

سادات و بزرگان شیعه و نقش آنان در حرکت شیعی محمد بهادر

دکتر محمد رضا رحمتی / استادیار گروه تاریخ دانشگاه یزد

چکیده

در نیمه قرن نهم هجری. دولت تیموری در عراق عجم با چالش‌هایی مواجه گردید و شاهرخ، پادشاه وقت، نوه خود محمد بایسنقر، معروف به «بهادر» را، که جوانی لایق و دلیر ولی سرکش و بلندپرواز بود، به حکومت ناحیه گمارد و وی را به قم، مرکز عراق عجم، گسیل داشت. با آمدن محمد به قم، منطقه از ثبات نسبی برخوردار شد، ولی او به زودی قیامی شیعی را بر ضد پدر بزرگ خود آغاز کرد.

فضای سیاسی - مذهبی ایران آن روز، اعتقاد عموم به اهل بیت علیهم‌السلام، منزلت سادات، جایگاه متولیان مذهب تشیع، و نقش تأثیرگذار اصفهان در رخ دادهای منطقه‌ای در این زمینه، محل بررسی است.

کلیدواژه‌ها: شاهرخ، بایسنقر، عراق، تشیع، سادات، بهادر.

پیش‌درآمد

در پایان عصر ایلخانی، به گاه ضعف و پس از فروپاشی آن دولت، در سده‌های ۸ و ۹ هجری، صحنه سیاسی ایران چندین قیام و حرکت شیعی به خود دید. نهضت سربداران خراسان، سادات مرعشی در مازندران، و آل کیا در گیلان نمونه‌هایی از این قیام‌ها بود. این قیام‌ها پیش‌درآمد تشکیل دولت صفویه در آغاز قرن دهم هجری نیز بود. در همه آنها، متولیان مذهب تشیع و اکابر سادات نقشی مهم و تأثیرگذار به عنوان رهبری عملی یا معنوی داشتند. در نیمه قرن نهم هجری، قریب نیم سده پیش از تاج‌گذاری اسماعیل صفوی در تبریز، یکی از این حرکت‌ها از سوی محمد بن بایسنقر، نوه شاهرخ تیموری پادشاه وقت ایران، در عراق عجم سازمان‌دهی شد. در کاوش پیش‌رو، تلاش شده است تا نقش بزرگان شیعه و سادات در این حرکت، با استناد به برخی منابع و مطالعات بررسی و تبیین گردد. از آنجا که شهر قم کانون اصلی این حرکت به شمار می‌رفت، نوشتار حاضر با گمارده شدن محمد بایسنقر به حکومت عراق عجم و آمدنش به آن شهر دنبال می‌شود.

انتصاب بهادر به حکومت قم

در پایان نیمه نخست قرن نهم (ح ۸۴۶ ق)، کیومرث، امیر رستم‌دار، به برخی نواحی عراق عجم، از جمله ری و دماوند دست‌اندازی‌هایی نمود و چند امیر تیموری را به قتل رساند. شاهرخ، پادشاه تیموری، با لشکری گران برای سرکوب وی به سوی شمال ایران اردوکنی کرد. کیومرث پیش از رسیدن این لشکر، پیکی نزد پادشاه تیموری فرستاده، عذرخواهی نمود. شاهرخ، که در آن هنگام با مشکلاتی چند دست به گریبان بود و نمی‌خواست در کوهستان‌های صعب‌العبور شمال مشکل تازه‌ای داشته باشد، به این عذرخواهی بسنده کرد و آهنگ بازگشت به سوی هرات نمود، (سمرقندی، ۱۹۳۶، ج ۲، ص ۷۷۳) ولی خطر بالقوه کیومرث همچنان باقی ماند.

همزمان خطر بالقوه بزرگ‌تری سلطه تیموریان در عراق عجم را تهدید می‌کرد؛ جهانشاه رهبر ترکمانان قراقویونلو و نیرومندترین رقیب شاهرخ در آن ناحیه که طرفداران بسیاری داشت. وی، که همانند مردم عراق عجم شیعه بود، خود نیز اندیشه دست‌یابی به این ناحیه را در سر داشت. او پیش از تثبیت حکومتش (به سال ۸۴۱ ق) نیز در این باره تلاش کرده بود. جهانشاه در سال ۸۳۱ ق به گاه قشلاق در ری، به مخالفت با شاهرخ برخاسته، با کشتن داروغه قزوین بر آن شهر چیره گشته و به غارت پرداخته بود؛ البته از آنجا رانده شده بود (روملو، ۱۳۴۹، ص ۱۹۴) و پس از دو دهه، در میانه سده نهم هجری، امیر ترکمان موقعیت سیاسی - نظامی ممتاز و به ویژه سلطانیه را دارا بود. او با سلطه بر آن قلعه سوق الجیشی، با داشتن ارتشی کارآمد، توان پیش‌روی آسان در عراق عجم را هم می‌یافت^۲ و در این صورت، بدان‌گاه و جاهتش در منطقه نیز فزونی می‌یافت، (نک. کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۵۰، ۲۵۱ و ۲۶۵ / خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۴، ص ۴۶ و ۴۷ / غفاری، ۱۳۴۳، ص ۲۳۱ / میرخواند، ۱۳۳۸-۱۳۳۹، ج ۶، ص ۷۸۳-۷۸۶ / سمرقندی، ۱۹۳۶، ج ۲، ص ۱۰۳۸ و ج ۴، ص ۱۰۴۳ / روملو، ۱۳۴۹، ج ۱۱، ص ۳۲۳) و حال آنکه حکام تیموری با اختلافات نابخردانه میان خود و ستم بر مردم، در آنجا موقعیت چندانی نداشتند.

بر پایه آنچه گذشت، شاهرخ برای حفظ سلطه بر نواحی ری، شمال ایران و به ویژه ناحیه عراق عجم، به سیاستی دلجویانه و مردی مدبر و آهنگین در آنجا نیاز داشت. وی هنگام بازگشت به هرات، درباره لشکرکشی برای سرکوب کیومرث، در باب ضبط مملکت ری و بعضی ولایات عراق مشورت نموده (سمرقندی، ۱۹۳۶، ج ۲، ص ۷۷۳) و سرانجام، نواده خود، محمد بن بایسنقر، مشهور به «بهادر» را، که جوانی دلیر و لایق ولی بلندپرواز و سرکش بود، برای حکومت بر عراق عجم در نظر گرفت:

۱. درباره تهدیدات پیشین عراق عجم از سوی ترکمانان، نک. سمرقندی، ۱۹۳۶، ج ۲، ص ۳۰۲.

۲. درباره این تأثیر سلطانیه، نک. لسترنج، ۱۳۷۷، ص ۲۴۰ و ۲۴۱ / بیانی، ۱۳۸۲، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

«رأی بر آن قرار گرفت که از اولاد امجاد در آن ممالک فرمانروا باشد.» (سمرقندی، ۱۹۳۶، ج ۲، ص ۷۷۳) در سال ۸۴۶ ق، فرمان حکومت قم، سلطانیه، همدان، قزوین، ری، مازندران، (سمرقندی، ۱۹۳۶، ج ۲، ص ۷۷۴/ خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۶۳۰/ روملو، ۱۳۴۹، ج ۱۱، ص ۲۴۷/ طهرانی، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۳۱۶-۳۱۷/ کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۲۹) نهاوند و ملحقان آن تا حدود بغداد (دولتشاه، ۱۳۶۶، ص ۴۵۶) به نام محمد صادر و وی به مرکز عراق عجم، قم، گسیل شد. محمد شیعه و در میان بزرگان و مردم شیعه عراق عجم، به ویژه قمیان، که در گذار تاریخ پس از اسلام خود، بیشتر با حاکمان شیعه دمساز بودند، جوانی موجه بود. (نک. کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۳۰/ سمرقندی، ۱۹۳۶، ج ۲، ص ۷۷۴) استقبال باشکوهی که در نزدیکی قم از سوی بزرگان و مردم ناحیه از وی به عمل آمد، اثبات این مدعاست:

چون عساکر منصوره شاهزاده [بهادر] با امیرزادگان... به حوالی قم نزدیک شدند، سادات و قضات و مشایخ و اکابر و اهالی از قم و کاشان و ساوه و ری با نثار پیشکش به استقبال آمدند و به نوازش مفتخر و سرافراز گشتند. (کاتب، ۱۳۴۵ ع ص ۲۳۰)

شاهرخ برای موفقیت سیاست نوین خود در عراق عجم و دستیابی به اهداف آن، سامان‌دهی به اوضاع، ترفیه حال رعایا و تثبیت سلطه تیموری در ناحیه، تنی چند از شاهزادگان برجسته و لایق مانند ابوسعید بن فیروزشاه، امیر سعادت خاوندشاه، فرزندان امیر یوسف خواجه و دیگران را با بهادر همراه نموده و پولی کلان در اختیار او نهاد.^۱ پس از استقرار حاکم جدید در قم، مردم بسیاری از اطراف و اکناف بلاد با امید به بهبود وضع خود، به درگاه او روی آورده، از مواهب کریمانه شاهزاده

۱. به دستور شاهرخ، «چند تومان کپکی» از خزانه به محمد پرداخت شد. هر تومان کپکی برابر با شش تومان زر عراقی و هر تومان زر، ده هزار سکه طلا موسوم به «دینار» معادل ده هزار مثقال طلا بود. (روملو، ۱۳۴۹، تعلیقات، «مد»)

برخوردار شدند. «... غلبه تمام در سلک عبید و خدام انتظام یافتند.» (سمرقندی، ۱۹۳۶، ج ۲، ص ۷۷۴) بخشندگی‌های محمد به قدری بود که وی باوجود دارا بودن خزانه‌ای پر، به تنگنای مالی دچار گشت. (خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۶۳۰ / سمرقندی، ۱۹۳۶، ج ۲، ص ۷۹۵) افزون بر حسن اداره، و لیاقت و توان او در سرکوب شورشیانی همچون کیومرث، (مدرسی، ۱۳۵۰، ص ۲۲۵) محبوبیت خود بهادر نیز در سامان‌دهی به اوضاع منطقه تأثیرگذار بود. برای نمونه، با میانجی‌گری وی، منازعات میان سادات حاکم بر شمال پایان و آن خطه از نو آرامش یافت. (مرعشی، ۱۳۴۷، ص ۲۴۶) با این حال، محمد، که روحی سرکش و بلندپرواز داشت، با بهره‌برداری از فضای سیاسی - مذهبی ایران آن روز، سردمدار حرکتی شیعی بر ضد پدربزرگ خود، شاهرخ، شد.

فضای سیاسی - مذهبی ایران در دوره تیموری

پس از سقوط ایلخانان و با توج به کفرکشی آنان از دید ایرانیان، احیای شریعت نبوی ﷺ و ایجاد جامعه‌ای همگون و یکپارچه با رهبری واحد و نظام‌مند، حرف و سخن فضای حاکم بر جامعه ایران آن روز گردید. به نوشته ابن عنبه در *عمدة الطالب* (م ۸۲۸هـ / ۱۴۲۴م) افکار زمانه اهل‌بیت ﷺ را میراث مشترک همه مسلمانان می‌دانست. (Jackson, 1986 p.615) و این گویای محبوبیت بسیار آنان و اهمیت و منزلت فزونی یافته‌شان است. شرف‌الدین علی یزدی، مورخ عصر تیموری، در این باره چنین می‌سراید:

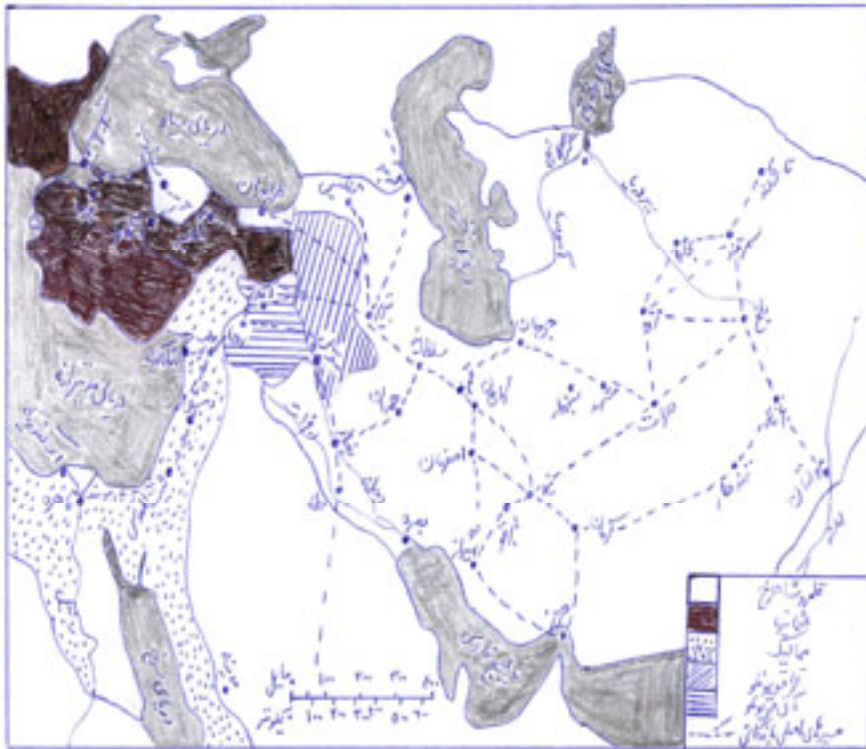
ندیدی کس از خویش و از اجنبی گرامی‌تر از اهل بیت نبی
به جان معتقد بود سادات را همان اهل تقوا و طاعات را
(یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۶)

مزار منسوب به امام علی ﷺ در بلخ دگر بار کشف شد و شمار زائران مرقد امام علی بن موسی‌الرضا ﷺ در مشهد در نتیجه فزونی اهمیت آن، افزایش یافت. افزون

بر شیعیان، دیگران نیز به اهمیت و تأثیر دو زیارتگاه اذعان نموده، تیموریان سنی به انجام کارهای نیک و تأسیس بنیادهای خیریه در آن دو جا روی آوردند. (دانی، ۱۳۷۸، ص ۹۱ و ۹۲) آن دوره عصر طلایی مشهد بود. شاهرخ در محرم چند سال، آن شهر را زیارت کرد و طی این سفرها، ارادت خاصی به امام هشتم علیه السلام نشان داده، هدایایی به سادات محلی تقدیم نمود. (میرخواند، ۱۳۳۸-۱۳۳۹، ج ۶، ص ۶۰۶) او در ساختن زیارتگاه‌های بزرگ در خراسان شرکت داشت. (دانی، ۱۳۷۸، ص ۹۱ و ۹۲) از همه مهم‌تر، بنای مسجدی از سوی همسرش «گوهرشاد» به نام آن بانو بین سال‌های ۸۰۸ هـ / ۱۴۰۵ م و ۸۲۱ هـ / ۱۴۱۸ م با کمک یکی از معماران شیرازی بود. یک دودمان رسماً شیعه کمتر می‌توانست به ارزش‌های شیعی این اندازه بها بدهد. در این فضای شیعه‌گرایانه، نهضت‌های نوگرایی که آگاهانه در پی ایجاد دیدگاهی همگون در جامعه بودند و از حریم‌های سنتی جامعه دینی مسلمان فراتر می‌رفتند، عناصر نیرومند شیعه دوازده امامی را دارا بودند. (Jackson, 1986, p.610) افزون بر اشراف، طبقات فرودست و لایه‌های پایین اجتماع نیز به تشیع گرایش پیدا کردند. هم از این روی، تصوف، این جریان خاص اسلامی هم که به آن طبقات و لایه‌ها بسیار نزدیک بود، به تدریج، به تشیع نزدیک، و عناصر آن را پذیرا و تحت الشعاع آن گردید. (Jackson, 1986, p.616) بدین‌سان، جامعه ایران آن روز، با عقاید شیعی در راه همگونی و یکپارچگی گام نهاده، نگره رهبر واحد نیز با همان عقاید همراه شد؛ گونه‌ای گرایش به باور تشیع در اینکه رهبری باید از آن سادات (یا به تأیید آنان) باشد، به تدریج فراگیر گشت. (Jackson, p.617)

پیداست که در چنین فضایی، وظایف و امتیازات متولیان تشیع، به ویژه اکابر سادات، که نمایندگان اشرافیت محلی هم بودند، فزونی یافته، نقش آنان برجسته گردید. (حافظ ابرو، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۸۳۷ / یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۳۱۳) پس از آن، ایشان به بیان فتاوی مذهبی و ایفای نقش صرفاً دینی بسنده ننموده، به ارائه دیدگاه‌های

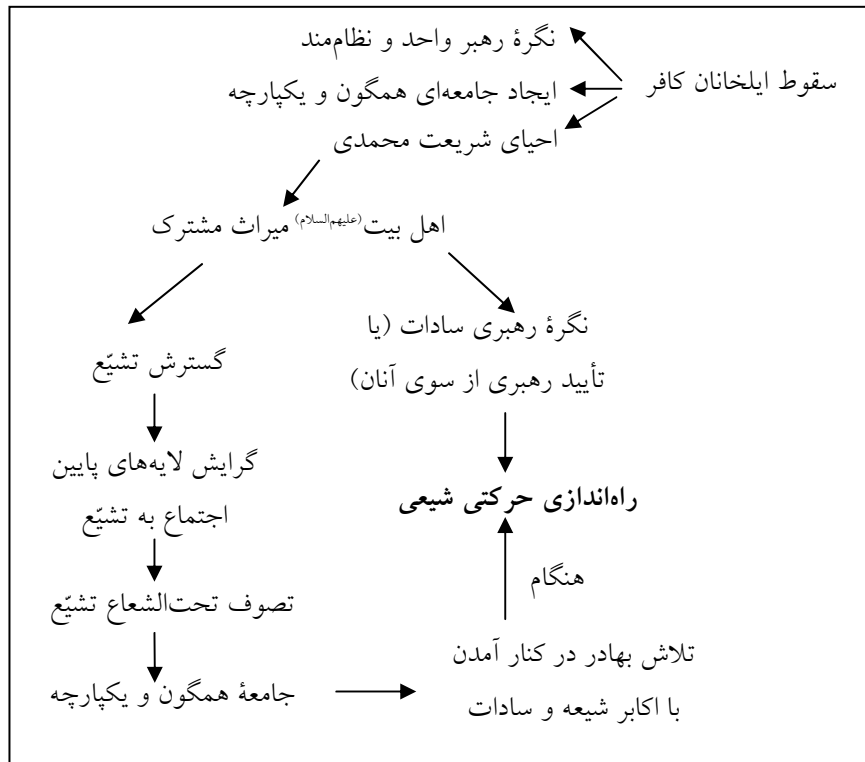
ایدئولوژیک اجتماعی و به ویژه سیاسی می‌پرداختند و مردم هم پی‌روی می‌کردند. آنان رقیب حاکمان و واسطه‌ی ایشان با مردم شدند (یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۲۹۰/ شامی، ۱۹۵۶، ص ۱۲۷-۱۲۸/ مستوفی بافقی، ۱۳۴۰، ج ۳، ص ۲۲ و ۲۳/ نطنزی، ۱۳۳۶، ص ۲۹۴-۲۹۶) ائتلاف‌های پیاپی میان شاهان و اشراف محلی و دیوانی، که به گاه خصومت میان دو رقیب پدید می‌آمد، نماد این نقش مهم و مؤثر متولیان و اکابر یادشده میان شاه و رعیت بود (Jackson, 1986, p.610-611) خاندان‌های اشرافی شیعه شهرها به روزگار تیموریان و آق‌قویونلوهای سنی مقامات عالی را در اختیار داشتند. تیمور و اوزون حسن به خاندان‌های سادات امتیازات ویژه می‌دادند. (ابن عربشاه، ۱۳۷۰، ص ۱۹/ حسینی تربتی، ۱۳۴۲، ص ۱۷۶، ۱۷۸ و ۲۳۴/ عقیلی، ۱۳۶۶، ص ۳۳۵/ فصیح، ۱۳۳۹، ص ۱۸۹)



تصویر (۱): ایران در عهد شاهرخ تیموری

خصوصیت میان دو رقیب پیامد اختلاف مذهبی میان آن دو و پدیده‌ای عادی در آن زمان بود. به اعتقاد شیعه، شاه مجری شریعت مهدی منتظر (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) و در نتیجه، نماینده و مآلاً تجسّم او بود (Jackson, 1986, p.611) و همان‌گونه که گذشت، این مقام می‌بایست از آن سادات (یا به تأیید آنان) باشد. پیداست که اکابر و سادات شیعه سلطان سنی مذهب تیموری را مصداق چنین تجسّمی نمی‌دانستند و محمّد با برافراشتن قیامی شیعی بر ضد پدربزرگ سنی خود و تلاش در جلب تأیید و حمایت آن اکابر و سادات، در پی یافتن چنین تجسّمی بود. او سید و دانشمند برجسته قرن نهم هجری، شرف‌الدین علی یزدی را به قم دعوت کرد و سید با تنی چند از اعضای مجموعه علمی خود مانند درویش صلاح‌الدین و شاه غیاث‌الدین از یزد به قم آمدند و علمای شهر از آن دانشمند شیعه به گرمی استقبال کردند. بهادر برای شرف‌الدین مرسوم و مقرّری تعیین نمود و همه روزه با او ملاقات و در مسائل گوناگون مشورت می‌کرد و از رأی و نظرش بهره می‌ستاند و «عالی‌جناب مخدومی (شرف‌الدین) او را نصیحت می‌فرمود و به طریق عدالت ارشاد می‌کرد.»^۱ (مدرّس تبریزی، ۱۳۲۷-۱۳۴۳، ج ۲، ص ۳۶۱ / لودی، ۱۳۲۴ق، ص ۴۷ / خوانساری، ۱۳۹۰ق، ص ۲۶۰ / کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۳۰ و ۲۳۱ / براون، ۱۳۳۹، ص ۳۲۹)

۱. محمّد با آوردن این ادیب و مورّخ نامور به قم، احتمالاً هدف دیگری نیز دنبال می‌کرد و آن اینکه دربار خود را مانند دربار هرات مجمع دانشمندان سازد. (مدرّسی، ۱۳۵۰، ص ۶۴)



نمودار (۱): نمایه روند قیام‌های شیعی (سده‌های ۸ و ۹ هجری) و حرکت محمد باسنقر

شورش محمد بن باسنقر

محمد پیش‌تر - همان‌گونه که گذشت - تأیید و حمایت اکابر سادات و بزرگان شیعه قم، کاشان، ری و ساوه را هم به دست آورده بود و مردم که پیرو آن اکابر و بزرگان بودند نیز پشتیبان او شدند و وی در عراق عجم موقعیتی ممتاز یافت. هم از این روی، کانون‌های تشیع در منطقه مانند کاشان و نطنز، داوطلبانه به وی پیوسته، (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۳۶) برخی دیگر از نواحی مانند لاریجان و همدان به آسانی زیر سلطه او درآمدند. اردوکنشی او به دره لاریجان برای سرکوب کیومرث، با پیروزی همراه بود. (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۳۳) نبرد همدان هم با روی گردانی مردم شهر از حاکمشان به نفع

محمد، به شکست و کشته شدن حاجی حسین گاورودی انجامید. (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۳۰ و پس از آن) بدین‌سان، نوۀ شاهرخ تیموری یک حکومت مستقل شیعی با مرکزیت قم در عراق عجم تشکیل داد. این کار با ضمیمه کردن اصفهان تکمیل می‌شد.

اصفهان مرکز بالقوۀ بازرگانی ایران آن روز بود^۱ و شاهزادگان تیموری در آن بازرگانی سهم عمده داشتند. (Jackson, 1986, p.526-527) محمد یک شاهزاده تیموری بود، ولی بدان‌رو، جایگاه سیاسی اصفهان برای شاهزاده اهمیت داشت که آن شهر بر سیاست‌های منطقه تأثیرگذار و در گذشته، بیشتر مردمش پیرو آیین تسنن بودند (جبری انصاری، ۱۳۷۸، ص ۲۲) و به‌ویژه با قم شیعه‌نشین رقابت و دشمنی داشتند. (ابن اثیر، ج ۶، ص ۳۵۱ / ابن کثیر، ۱۹۶۶، ج ۱۱، ص ۲۳۰) اسکندر تیموری، که در سال ۸۱۵ ق حکومت خاندان شیعه صفی در قم را سرنگون کرد، پایتختش اصفهان بود. (نک. جعفری، ۱۳۳۸، ص ۲۱۱ / سمرقندی، ۱۹۳۶، ج ۲، ص ۱۳۹-۱۴۰ / روملو، ۱۳۴۹، ج ۱۱، ص ۸۷-۸۸ / فصیح، ۱۳۴۰، ج ۳، ص ۲۱۱) ولی گسترش تشیع پس از حملۀ مغول، بر اصفهان هم تأثیر نهاد. از اقبال نیک بایسنقر، هنگام شورش وی، بسیاری از بزرگان شهر همانند سادات آن، شیعه بودند. (جبری انصاری، ۱۳۷۸، ص ۲۲) همزمان، دربار هرات مالیات کلانی از اصفهان مطالبه کرد. مردم آن ایالت، که توان پرداخت مالیات را نداشتند، دست به دامان بهادر شدند. او نیز از این فرصت طلایی بهره جست و به جای تخفیف مالیات، آن را تماماً بخشید. مردم اصفهان با شاهزاده شورش هم‌راه شده، چندی بعد هنگام آمدنش به آن شهر، اصفهان رسماً تحت فرمان‌روایی وی قرار گرفت. (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۳۴-۲۳۶) یزد و کرمان هم به زودی اطاعت از محمد را گردن نهادند و او آهنگ تسخیر فارس نمود (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۳۶-۲۳۷)

۱. این مرکزیت در زمان صفویه با ساختن راه‌های کاروان‌رو و تعیین تاسیسات میان‌راهی بسیار مانند کاروان‌سراهای بزرگ، به‌ویژه ساختن جاده سنگ‌فرش ۳۰ کیلومتری با چندین پل در کویر باتلاقی میان اردستان و فیروزکوه بالفعل گشت. (نک. Jackson, 1986, p.526-527)

در هرات، شاهرخ، که به دلیل سال‌خوردگی، بیماری و از همه مهم‌تر ناامیدی در تلاش برای راضی و مطیع نگاه داشتن مردم عمدتاً شیعه عراق عجم تمایل چندانی به اقدام بر ضد نوه خود نداشت، با اصرار همسرش گوهرشاد، با لشکری بزرگ برای سرکوب محمد رو به سوی قم نهاد. قم و اصفهان بی هیچ درگیری بازستانده شدند و شهریار تیموری آهنگ فارس نمود. محمد که در آن هنگام با قصد تسخیر فارس، شیراز را در محاصره داشت، شهر را وانهاد، گریخت. (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۳۷ و ۲۳۹) شاهرخ به اصفهان بازآمد و از آنجا به ساوه رفت. در آنجا، او تصمیم گرفت سادات و اکابر شیعه دستگیر شده‌ای که وی آنان را محرک و مشوق اصلی نوه‌اش در شورش می‌دانست، به مجازات برساند. در این میان، تنها شرف‌الدین علی شانس زنده ماندن یافت. شاهرخ از او پرسید که به کدام دلیل واهی به نوه‌اش اطمینان داده است که پدر بزرگ علیه وی اقدام نخواهد کرد؟ سید یزدی در پاسخ، نوادگی محمد را خاطر نشان ساخت: «... به دلیل واضح عقلی! بنا بر آنکه شاهزاده محمد شجره این دولت ابد پیوند است و هرگز هیچ صاحب دولت تیر بر نهال خود نزد.» (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۴۱) شهریار چون این پاسخ را شنید تأمل کرد. در این هنگام، شاهزاده عبداللطیف زانو زد و گفت: «مدتهاست که پدرم در سمرقند طالب اوست به جهت اتمام رصد. اگر رأی عالی‌العی الله اقتضا کند و مولانا [شرف‌الدین علی] را بدین کمینه بخشند تا او را بر سبیل تحفه پیش پدر فرستد از عنایت و مرحمت دریغ نباشد.» (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۴۱-۲۴۲) شاهرخ پذیرفت و دانشمند یزدی روانه ماوراءالنهر گردید. (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۴۲)

در سیزدهم رمضان سال ۸۵۰ هـ گروهی از بزرگان سادات و علمای شیعه اصفهان، سید شاه علاءالدین نقیب پیشوای عراق [عجم] ثمره شجره آل طه و یاسین و از اکابر سادات حسینی، مولانا امام‌الدین قاضی، امیراحمد چوپان، خواجه عبدالرحمان و خواجه افضل‌الدین بر دروازه‌های ساوه به دار آویخته شدند. (دولت‌شاه،

۱۳۶۶، ص ۲۵۶ / کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۴۲) انجام این کار دهشتناک، که با توجه به فضای علوی‌گرایانه ایران آن روز، اهل سنت و درباریان شاهرخ را هم متأثر ساخت، از سوی پادشاه سنی ولی سلیم النفس و شیعه‌دوستی که علاقه‌اش به اهل بیت (علیهم السلام) و سادات زبازند خاص و عام بود، آن هم به گاه سال‌خوردگی و بیماری‌اش بسی شگفت می‌نمود. این افزون بر قاطعیت در برابر قدرت‌یابی شیعه، نشان نومی‌دی وی در این باره نیز بود. این اقدام نامیمون بر خود شاهرخ هم نامبارک افتاد. کوتاه زمانی پس از آن، حالش دگرگون گردید و روز یکشنبه ۲۵ ذی‌حجه برابر با یکم فروردین سال ۸۵۰ ق پیش از رسیدن به هرات، به طور ناگهانی در ری چشم از جهان فرو بست. (سمرقندی، ۱۹۳۶، ج ۲، ص ۸۵۳-۸۶۱ و ۸۷۶-۸۶۲ / دولت‌شاه، ۱۳۶۶، ص ۴۵۶ و پس از آن / کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۳۲-۲۴۴ / روملو، ۱۳۴۹، ج ۱۱، ص ۲۵۶-۲۵۸ / خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۳، ص ۶۳)

مرگ شاهرخ را پنهان داشتند، ولی تا شب بیشتر اردو از آن آگاهی یافت. بامداد روز بعد اردوگاه تیموری دچار بی‌نظمی شده، لشکریان، به‌ویژه شاهزادگان، به تاراج خزانه و سرایرده سلطنتی دست یازیدند و شاهزادگان هریک به ولایتی رهسپار گشتند. در این میان، امیرچخماق با همسرش مهد علی بیگه سلطان به قم آمده، مردم را گرد آوردند و امیر طی یک سخنرانی برای آنان، سلطنت محمد بهادر را اعلام داشت، معتمد خویش امیر الیاس و همسرش را در قلعه قم گذاشت و خود روانه یزد شد. (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۴۴) سلطان محمد پس از دریافت خبر درگذشت پدر بزرگ خود، شاهرخ، به قم آمد و با استقبال باشکوه مردم روبه‌رو گشت و سراسر شهر جشن و شادمانی شد. ایلچیان از ولایات برای اظهار انقیاد به دربار بهادر روی آوردند. از یزد، امیرک محمد پس میرچخماق با خطبه و سکه به نام محمد به قم آمد. در کرمان هم مرد قدرتمند ولایت، حاجی محمد، اظهار انقیاد نمود. (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۴۵ / نیز نک. سمرقندی، ۱۹۳۶، ج ۲، ص ۸۹۳ / روملو، ۱۳۴۹، ج ۱۱، ص ۲۶۶) سادات و اکابر اصفهان، که در ری مقید بودند مانند شاه نظام‌الدین گلستانه، شاه قوام‌الدین

حسین، امیر روزبهان پسر قاضی امین‌الدین فضل‌الله، شاه رکن‌الدین صفوی و دیگران همراه قاضی ابوبکر طهرانی به قم آمده، مورد تفقد سلطان محمد قرار گرفتند. «...همه را عذر خواست و به خلعت و اسب و خرجی به قدر احتیاج نواخت.» (طهرانی، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۲۱۳ و ج ۲، ص ۲۹۳) بهادر سپس از قم به اصفهان رفت و از آنجا با سپاهی بزرگ از جنگ‌جویان اصفهان، قم، کاشان و یزد، که افراد زبده بسیاری در آن بودند، (طهرانی، ۱۳۵۶، ص ۱۱۱) رهسپار شیراز شد و پس از نبردی کوتاه، آن شهر را تصرف کرد. (کاتب، ۱۳۴۵، ج ۲۵، ص ۲۴۵)

همزمان با عملیات فتح شیراز، جهانشاه، مرد قدرتمند ترکمن، ولایات عراق عجم را، که به قلمرو اصلی‌اش آذربایجان متصل بود - همدان و قزوین - تصرف نمود، به قم رسید و آن شهر را محاصره کرد. (طهرانی، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۱۱۱ و ج ۲، ص ۲۹۵) قراقویونلوها شیعه بودند و در عراق عجم، به‌ویژه قم، طرف‌داران بسیاری داشتند و انتظار می‌رفت که آن شهر و نواحی آن سلطه امیر ترکمن را به آسانی بپذیرند. امیرحسین طارمی، دولت‌مرد برجسته دستگاه بهادر و داروغه وی در اصفهان، نیز چنین می‌پنداشت. ناگفته نماند که ولایت موروث طارمی با قزوین و سلطانیه جهانشاه پیوستگی جغرافیایی - تاریخی داشت (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۵۱) و رقابت‌ها در دربار بهادر در این باره بی‌تأثیر نبود. «و امیر حاجی محمد [مرد قدرتمند و والی کرمان] در دیوان، بالای دست امیرحسین طارمی می‌نشست و امیرحسین را آتش حسد در اندرون شعله می‌زد.» (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۵۰) از این روی، امیر طارمی پس از تاراج بعضی از ولایت کمره و جربادقان به اردوی امیر ترکمن پیوست و او را به فتح قم و عراق عجم ترغیب نمود. (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۵۰) ولی بزرگان و مردم قم به سلطان شیعه تیموری، که برای به قدرت رساندنش تلاش و جان‌فشانی بسیار نموده بود و او هم به آنان علاقه داشت، وفادار ماندند و با آنکه قم از محاصره ترکمن، ویرانی و آسیب بسیار دیده بود، (کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۵۱) جهانشاه از محاصره آن طرفی نیست و

سرانجام، به مصالحه روی آورد. دختر امیر ترکمن به همسری بهادر درآمد، قزوین و سلطانیه به رسم شیربها به پدرش واگذار شد و دیگر ولایات عراق عجم از آن محمد ماند. (سمرقندی، ۱۹۳۶، ج ۲، ص ۹۰۰-۹۰۲ / کاتب، ۱۳۴۵، ص ۲۵۴-۲۵۵ / طهرانی، ۱۳۵۶، ص ۱۱۳ / روملو، ۱۳۴۹، ج ۱۱، ص ۲۷۹) با به رسمیت شناخته شدن سلطنت بهادر از سوی مرد قدرتمند ایران آن روز، جهان‌شاه قراقویونلو، افزون بر تثبیت آن سلطنت،^۱ نیم قرن پیش از برسرکار آمدن صفویه شیعه، بر بخش‌های پهناوری از ایران حاکم گردید.

نتیجه

پس از سقوط ایلخانان و با توجه به کافرکیش بودن آنان از دید ایرانیان، احیای شریعت نبوی ﷺ و ایجاد جامعه‌ای همگون و یکپارچه با رهبری واحد و نظام‌مند بر فضای جامعه ایران آن روز حاکم گردید. اندیشه‌ی زمانه اهل بیت (ع) را میراث مشترک همه‌ی مسلمانان می‌دانست. بدین‌روی، محبوبیت و منزلت آنان فزونی و تشیع گسترش یافت. افزون بر اشراف، طبقات فرودست و لایه‌های پایین اجتماع به تشیع گرایش پیدا کردند. از این‌روی، تصوف، این جریان خاص اسلامی، که به آن طبقات و لایه‌ها بسیار نزدیک بود، به تدریج، پذیرای ارزش‌های شیعی و تحت‌الشعاع آن گردید. بدین‌سان، جامعه ایران آن روز با عقاید شیعی در راه همگونی و یکپارچگی گام نهاده، نگره رهبری واحد و نظام‌مند با همان عقاید مطرح شد. به اعتقاد شیعه، شاه مجری شریعت مهدی منتظر (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف)، در نتیجه، نماینده و مآلاً تجسم او بود، و این مقام می‌بایست از آن سادات (یا به تأیید آنان) باشد. در نیمه قرن نهم هجری، محمد بهادر، نوه شاهرخ تیموری، با برافراشتن پرچم قیامی شیعی

۱. محمد بایسنقر چند سال بعد (۸۵۵ ق) در نبرد با برادرش بابر کشته شد و جهان‌شاه در سال ۸۵۷ ق م و عراق عجم را زیر سلطه گرفت و حکومت تیموریان در منطقه برای همیشه پایان یافت.

در عراق عجم و تلاش در جلب تأیید و حمایت اکابر شیعه و سادات، در پی یافتن و کسب این تجسّم و مقام بود. اعدام گروهی از سادات و علمای شیعه اصفهان، که جزو بزرگان عراق عجم، مؤیدان و حامیان بهادر نیز به شمار می‌رفتند، در ماه رمضان سال ۸۵۰ هـ به دستور شاهرخ، اثبات این مدعاست. این تأیید و حمایت پس از مرگ شاهرخ، توان ایستادگی در برابر مرد قدرتمند ایران آن روز، جهانشاه قراقویونلو را، که او نیز یک شیعه و در منطقه پرتطرفدار بود، برای محمد به ارمغان آورد. جهانشاه سرانجام با وی مصالحه نمود.

جدول (۱): سالشمار رویدادهای مهم

تاریخ	رویداد
۸۳۱ هـ / ۱۴۲۸ م	تصرف قزوین از سوی نیروهای جهانشاه قراقویونلو
۸۴۶ هـ / ۱۴۴۳ م	حمله کیومرث امیر رستم‌دار به عراق عجم و کشتن چند امیر شاهرخی
۸۴۶ هـ / ۱۴۴۳ م	تعیین محمد بایسنقر به حکومت عراق عجم و آمدنش به قم
۸۴۶ هـ / ۱۴۴۳ م	ورود سید شرف‌الدین علی یزدی به قم و استقبال با شکوه مردم و بزرگان شهر از وی
۸۴۷ هـ / ۱۴۴۴ م	سرکوب کیومرث از سوی نیروهای بهادر و پایان دردرسازیهای وی
۸۴۷ هـ / ۱۴۴۴ م	نافرمانی بهادر از شاهرخ و آغاز لشکرکشی‌های او برای ضمیمه نمودن ایالات
۸۴۷-۸۴۹ هـ / ۱۴۴۴-۱۴۴۶ م	پیوست اصفهان به بهادر و انقیاد کاشان، نطنز، یزد و کرمان به وی
۸۴۹ هـ / ۱۴۴۶ م	لشکرکشی بهادر به سوی شیراز برای تصرف فارس
۸۵۰ هـ / ۱۴۴۷ م	اردوکشی شاهرخ به عراق عجم و فرار بهادر
۱۳ رمضان ۸۵۰ هـ / ۱۴۴۷ م	اعدام سادات و علمای شیعه اصفهان در ساوه به دستور شاهرخ
۲۵ ذی‌حجه ۸۵۰ هـ / ۱۴۴۷ م	مرگ شاهرخ در ری و اعلام سلطنت بهادر از سوی امیرچخماق در قم
۸۵۱ هـ / ۱۴۴۷ م	ورود بهادر به قم و آغاز سلطنتش
۸۵۱ هـ / ۱۴۴۷ م	حمله بهادر به فارس و تسخیر آن ولایت
۸۵۱ هـ / ۱۴۴۸ م	اردوکشی جهانشاه به عراق عجم و محاصره شهر قم، مصالحه وی با بهادر
۸۵۵ هـ / ۱۴۵۱ م	کشته شدن بهادر در نبرد چناران

منابع

۱. ابن اثیر، **الکامل فی التاریخ**، مصر، بی‌نا، بی‌تا.
۲. ابن عربشاه، **عجایب المقدور فی اخبار تیمور**، ترجمه محمدعلی نجاتی، با عنوان **زندگی شگفت‌آور تیمور**، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰.
۳. ابن کثیر دمشقی، **البداية و النهایه**، بیروت، ۱۹۶۶.
۴. براون، ادوارد، **از سعدی تا جامی**، ترجمه و حواشی علی‌اصغر حکمت، تهران، ابن سینا، ۱۳۹۰.
۵. بیانی، شیرین، **تاریخ آل جلایر**، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
۶. جابری انصاری، محمدحسن، **تاریخ اصفهان**، تصحیح و تعلیق جمشید مظاهری، اصفهان، مشعل، ۱۳۷۸.
۷. جعفری، جعفر بن محمد، **تاریخ یزد**، به تصحیح ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۸.
۸. حافظ ابرو، **زبدة التواریخ**، به کوشش سیدکمال حاج‌سیدجوادی، تهران، نی و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.
۹. حسینی تربتی، ابوطالب، **تزوکات تیموری**، تهران، اسدی، ۱۳۴۲.
۱۰. خواندمیر، **حبیب السیر**، ج ۳ و ۴، تهران، ختّام، ۱۳۳۳.
۱۱. خوانساری، سید محمدباقر، **روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات**، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۰ق.
۱۲. دانی، احمدحسن، **میراث تیمور**، ترجمه محمد مهدی توسلی، راولپندی، اس. تی. پرنترز، ۱۳۷۸.
۱۳. روملو، حسن بیک، **احسن التواریخ**، ج ۱، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
۱۴. سمرقندی، دولت‌شاه، **تذکرة الشعراء**، به کوشش محمد رضانی، تهران، خاور، ۱۳۶۶.
۱۵. سمرقندی، عبدالرزاق، **مطلع السعدین و مجمع البحرین**، تصحیح عبدالحسین نوایی، بخش نخست، ج ۱: تهران، طهوری، ۱۳۵۳؛ ج ۲: تصحیح محمد شفیع لاهوری، لاهور، ۱۹۳۶.
۱۶. شامی، نظام‌الدین، **ظفرنامه**، به سعی، اهتمام و تصحیح فلیکس تاور، ج ۱، بیروت، ۱۹۳۷/ج ۲، پراگ، مؤسسه شرقیه، ۱۹۵۶.
۱۷. طهرانی، ابوبکر، **دیار بکریه**، به کوشش نجاتی لوغال و فاروق سومر، تهران، طهوری، ۱۳۵۶.

۱۸. عقیلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام، آثار الوزراء، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶.
۱۹. غفاری کاشانی، قاضی احمد، جهان آرا، تهران، کتاب‌فروشی حافظ، ۱۳۴۳.
۲۰. فصیح خوافی، مجمل فصیحی، تصحیح محمود فرّخ، ج ۳، مشهد، باستان، ۱۳۴۰.
۲۱. کاتب، احمد بن حسین بن علی، تاریخ جدید یزد، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۵.
۲۲. لسترنج، گی، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
۲۳. لودی، میرعلی شیر، مرآت الخیال، به کوشش ملک‌الکتاب شیرازی، ج بمبئی، ۱۳۲۴ق.
۲۴. مدرّس تبریزی، میرزا محمدعلی، ریحانة الادب، ج تهران و تبریز، ۱۳۲۷-۱۳۴۳.
۲۵. مدرّسی طباطبائی، حسین، قم در قرن نهم هجری، قم، حکمت، ۱۳۵۰.
۲۶. مرعشی، میرسید ظهیرالدین، تاریخ گیلان و دیلمستان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
۲۷. مستوفی بافقی، محمد مفید، جامع مفیدی، به کوشش ایرج افشار، ج ۳، تهران، کتاب‌فروشی اسلامی، ۱۴۰۰.
۲۸. میرخواند، محمدبن بن خاوند شاه، روضة الصفا، تصحیح عباس پرویز، تهران، خيام، ۱۳۳۸-۱۳۳۹.
۲۹. نطنزی، معین‌الدین، منتخب التواریخ، تصحیح ژان اوبن، تهران، خيام، ۱۳۳۶.
۳۰. یزدی، شرف‌الدین علی، ظفرنامه، (تألیف ۸۲۸ ق)، تصحیح محمد عباسی، تهران، بی‌نا، ۱۳۳۶.
31. Jackson, Peter (Editor), *The Cambridge History of Iran*, New York and London, Cambridge University press, 1986.